سرمایه‌داری از کجا آمده، ما را به کجا می‌برد؟ (قسمت اول)

افشین شمس قهفرخی

شاید این جمله را بارها و بارها همه‌ی ما شنیده باشیم که: «هر چه می‌گذرد اوضاع بهتر که نمی‌شود هیچ، بدتر هم می‌شود». انگار که همه انتظار دارند اوضاع بهتر شود، شرایط بهتری مهیا گردد اما روند «مادی» زندگی دقیقاً در خلاف جهت این انتظار «ذهنی» است. اگر اندکی بیندیشیم می‌بینیم که این روند تنها در ایران اتفاق نمی‌افتد بلکه تمامی جهان و مردم فرودست آن را نیز دربرمی‌گیرد. انگار این قانون آهنین و جهانشمول جهان امروز ما است. آیا هیچ راهی برای آن نیست؟ به راستی ریشه‌ی این تضاد «ذهنی» و «عینی» را باید در کجا جست؟

برای پاسخ به این سؤال می‌بایست تحلیلی علمی یا بهتر بگویم «طبقاتی» از شرایط امروز داشته باشیم. تحلیل صرفاً سیاسی یا فرهنگی از شرایط داشتن به هیچ وجه نمی‌تواند پاسخی منطقی برای ما را دربرداشته باشد. پس باید تحلیلی ارائه دهیم که برای ما یک «افق» نمایان کند. افقی که آلترناتیو (راه حل نهایی) عدالت‌خواهانه و انسانی را به ما بدهد.

اگر به تمامی جوامع جهان نگاهی دقیق بیندازیم، متوجه خواهیم شد بر تمامی این جوامع شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری (بورژوایی) حکومت می‌کند. (مسلط است).

سرمایه‌داری ویژگی‌ها و خصلت‌های خاص خود را دارد. همان طوری که دیگر شیوه‌های تولیدی پیش از آن ویژگی‌های خاص خود را داشتند: برده‌داری، فئودالی، آسیایی، سلتی و ...

این خصلت‌ها و ویژگی‌ها نیز کاملاً در مورد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری صادق است. اما سرمایه‌داری برای به دست آوردن سود بیشتر و همچنین فرار از بحران‌های داخلی‌اش هر روز خود را تولید و باز تولید کرده و با تغییر ساختاری در شکل استثمار همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.

بد نیست نگاهی کوتاه و گذرا به سیر تحول سرمایه‌داری در ۶۰۰ سال گذشته بیندازیم.

اولین نطفه‌های سرمایه‌داری در قرن چهاردهم و پانزده میلادی در برخی کشورهای حوزه‌ی مدیترانه شکل گرفت. ایتالیا و مخصوصاً شهرهای «فلورانس» و «بولونیا» اولین مراکز شکل‌گیری سرمایه‌داری بودند. این اولین نطفه‌های سرمایه‌داری به شکل «مانوفاکتورها» یعنی کارگاه‌های کوچک تک‌محصولی وجود داشتند. اولین مانوفاکتورهای سرمایه‌داری کارگاه‌های ماهوت‌بافی بودند. اما به وجود آمدن این مانوفاکتورها به صورت انتزاعی و جدا از بقیه‌ی تحولات اجتماعی صورت نپذیرفت بلکه یک تحول سراسری یعنی جدا شدن دهقانان از زمین‌های کشاورزی و فرار آن‌ها به شهرها و جذب آنها به عنوان نیروی کار در این مانوفاکتورها بود که باعث شد اولین فرزندان

پرولتاریا (طبقه‌ی کارگر) شکل بگیرند و از طرفی این مانوفاکتورها قوت بگیرند و در روابط تولیدی و توزیعی آن زمان وارد گردند.

نکته ی مهمی که می‌بایست در مورد صنعت مانوفاکتوری به آن اشاره کرد ارتباط آن با بازرگانی بود. همان طوری که در سطور قبلی گفتم اولین مانوفاکتورها در کنار دریای مدیترانه شکل گرفتند. کشف سرزمین‌های جدید و همچنین ارتباط صنعت دریانوردی با این کشفیات (به عنوان تنها صنعت ارتباطی بین قاره‌ها در آن زمان) بازرگانی را متحول کرد و نیاز به بازار به مثابه رکن اصلی «توزیع» باعث شد تا غیر از آنکه از دنیای جدید کالاهایی وارد می‌شد از دنیای قدیم نیز به آنجا کالا صادر شود. این نیاز در به وجود آمدن و گسترش مانوفاکتورها بسیار مؤثر بود. در همان زمان این شکل از سرمایه‌داری «مانوفاکتوری» در آلمان نیز به شکل قدرتمندی رشد کرد و این رشد به گسترش شهرها و جذب دهقانان به آنجا کمک نمود.

این شکل از سرمایه‌داری در قرن ۱۶ در انگلستان و هلند به وجود آمد. این اولین شکل یا به قول بعضی اولین دوران سرمایه‌داری (بورژوازی) بود:

«دوران مانوفاکتوری»

رشد و تکامل ابزار تولید که خود ناشی از نیازهای مادی اجتماعی و نیاز سرمایه به کسب سود بیشتر بود. باعث می‌شد تا سرمایه‌داری در همین حد نماند. من در اینجا از کلمه‌ی «سود بیشتر» استفاده کردم. در ادامه مقاله نیز بارها با آن کلمه مواجه خواهیم شد و بد

نیست توضیحی کوتاه در این مورد داده شود. سرمایه‌داری شیوه‌ی تولیدی است که تمامی تحولات و نوسانات، بحران‌ها و در یک کلام تغییر و تحولات درونی و بیرونی‌اش (تأثیر بر اجتماع) را برای به دست آوردن سود بیشتر سازمان می‌دهد. به هر حرکت سرمایه‌داری اعم از گسترش مراکز تولیدی، استفاده از تکنولوژی، بالا و پایین بردن حجم تولید، نوسانات قیمت کالاها، گسترش بازار توزیع، رقابت بین سرمایه‌داران منفرد یا شرکت‌ها و کمپانی‌های سرمایه‌داری، تا جنگ‌ها و کودتاها و بحران‌های سیاسی همه و همه ریشه در همین «کسب سود بیشتر» دارد. این نکته ی مهمی است که اگر کمی ریزبینانه‌تر به آن نگاه کنیم به راز «سیاست گذاری» دولت‌ها و حکومت‌ها به راحتی پی خواهیم برد. متوجه خواهیم شد که این سیاست‌گذاری‌ها، این هیاهوی تبلیغاتی بر سر فلان موضوع ریشه در به دست آوردن سود بیشتر و منافع طبقاتی طبقه‌ای دارد که با در دست داشتن اهرم‌های اقتصادی و سیاسی قدرت به پیشبرد این هدف خدمت می‌کند.

حال بد نیست به بحث اصلی خود بازگردیم که سیر تحول سرمایه‌داری است تا بتوانیم دریابیم سرمایه‌داری از کجا آمده و به کجا خواهد رفت:

دوران اول یعنی دوران مانوفاکتور ویژگی‌هایی داشت: اول آنکه اولین شکل از تقسیم کار اجتماعی بین کارگران یک حرفه و شاگردان در آن صنف و حرفه در آن صورت می‌گرفت و تولید یک کالا به طور جداگانه (هر قطعه در یک کارگاه ساخته شود) بود.

دوران دوم «مانوفاکتور متمرکز» بود. در این مقطع زمانی به دلیل زیاد شدن تقاضا برای کالاها کم کم مانوفاکتورهای جداگانه در یک مانوفاکتور (کارگاه تک محصولی) متمرکز می‌شدند. برای مثال اگر قبلاً برای ساختن توپ، لوله‌ی آن توسط یک کارگاه توپ‌ریزی (به صورت جداگانه)، چرخ‌های آن توسط یک کارگاه نجاری و محور چرخ آن توسط یک کارگاه فلزکاری ساخته می‌شد. در این مقطع ساختن قطعات توپ در یک کارگاه واحد که به بخش‌های مختلفی تقسیم شده بود انجام می‌پذیرفت.

در اینجا ما شاهد تحولی در «تقسیم کار» هستیم. باز برمی‌گردیم سراغ همان کارگاه توپ‌سازی می‌بینیم که از ۳ بخش اصلی تقسم شده است :

۱- لوله‌سازی

۲- چرخ‌سازی

۳- محورریزی

از طرفی در کنار آن تقسیم کارهای فرعی نیز انجام می‌پذیرد مثل بخش تهیه ذغال و روشن نگه داشتن کوره‌ی ذوب یا بخش حمل و نقل مواد اولیه (چوب و فولاد). این تقسیم‌بندی‌ها در حقیقت نشان‌دهنده ی«تقسیم کار اجتماعی» برای تولید کالا است. که البته نیروی کار بدنی و تجربه و آزمون کارگر در آن نقش اصلی را بازی می‌کرد. البته ویژگی دیگری که این مرحله را از اولین مرحله‌ی مانوفاکتور جدا می‌کند «شکل آگاهانه» و «طبق نقشه منظم و موجود سرمایه‌داری» بودن آن است. در این مرحله تقسیم کار از

روی تجربه و آگاهی است. مرحله‌ی سوم، مرحله‌ی «ماشینیسم» است. مرحله‌ای که با انقلاب صنعتی در قرن ۱۸ میلادی آغاز می‌شود. و ماشین‌ها به عنوان «ابزار تولید» مسلط بر روند تولید پا به عرصه وجود گذاشتند. پیدایش و استفاده از ماشین تحولی بود که باعث شد کاردستی کارگران در تولید کالاها کم‌رنگ‌تر شده و تقسیم کار اجتماعی صورت جدیدتری بگیرد. در اینجا دیگر ماشین به وسیله‌ی ماشین ساخته می‌شود. اختراع دستگاه ریسندگی «جیمز هارگریوس» در سال ۱۷۶۵م. اولین ماشین را (که هنوز با دست هم کار می‌کرد) را وارد روند تولید کرد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۷۶۷م. دستگاه ریسندگی «آرکرایت» اختراع شد. در سال م.۱۷۶۴ یعنی سه سال قبل از اختراع هارگریوس «جیمز وات» ماشین بخار را اختراع کرد که با تبدیل انرژی حرارتی به انرژی بخار ایجاد حرکت می‌نمود. این تحولی در روند حرکت بود و درست در سال ۱۷۸۵م. برای به حرکت درآوردن ماشین‌های ریسندگی از این اختراع وات استفاده شد.

این تحول در صنعت کشتی‌سازی و چندی بعد در ساخته شدن لوکوموتیو به وسیله‌ی «استیونسن» نیز مورد استفاده قرار گرفت و پس از مدت زمانی نزدیک به ۳ دهه به طور روزافزونی صنایع را در انگلستان، آلمان، فرانسه، هلند و ایالات متحده‌ی آمریکا دربرگرفت. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا سرمایه‌داری باعث ایجاد تحولات علمی و انقلاب صنعتی شده است یا بر عکس تحولات علمی و صنعتی رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری را دربرداشته‌اند. مدافعان و تئوریسین‌های نظام سرمایه‌داری معتقدند

سرمایه‌داری یک نظام کاملاً علمی است و تحولات صنعتی- علمی نشأت گرفته از این مناسبات هستند. در حالی که روند تاریخی تمامی شیوه‌های تولیدی ثابت می‌کند نیازهای مادی بشری باعث تکامل ابزار تولید شده‌اند. از اولیه‌ترین ابزار تولیدی تا پیشرفته‌ترین و امروزی‌ترین آنها روند تکاملی چندصدهزارساله‌ای دارد که وابستگی غیرقابل انکاری به نیاز مادی زندگانی انسان در آن دیده می‌شود. اما از طرفی «تولید اضافی» که مستقیماً با پدیدآمدن طبقه‌ی استثمارگر ارتباط دارد، این ابزار تولید (زمین- وسایل عمده‌ی کشاورزی- ماشین‌آلات- کارخانجات) را در اختیار طبقه‌ی مسلط و استثمارگر جامعه قرار می‌دهد و جالب اینجا است که این طبقه که نیاز به بدست‌آوردن سود بیشتر دارد از رشد و تکامل ابزار تولید بهره می‌برد و وانمود می‌کند که سرمایه‌داری باعث پدیدآمدن علم، تکنولوژی و صنعت می‌شود. این برداشت گاهی چنان سطحی و عامیانه می‌شود که برخی فکر می‌کنند که اصلاً سرمایه‌داری از ابتدای تاریخ وجود داشته است و از اختراع اولین سلاح‌های سنگی تا فلان شاتل فضاپیما همه و همه دستاورد این نظام است.

سرمایه‌داری در ابتدای امر در جغرافیای ملی کشورها محدود می‌شد اما پس از مدتی نیاز به ۱- مواد خام ارزان و ۲- نیروی کار ارزان، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را از عرصه‌ی محدود جغرافیای ملی فراتر برد. این شیوه‌ی تولید چنان تشنه‌ی به دست آوردن سود بیشتر است و چنان بر استثمار نیروی کار تکیه دارد که برای خود حد و مرزی قائل نیست . از دهه ی ۷۰ قرن ۱۹ عملاً شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری که در رقابتی طوفانی و پرسرعت بین

بخش‌های مختلف خود درگیر بود از اروپا و آمریکا خارج شد و به دیگر بخش‌های جهان دست‌اندازی کرد. آفریقا، آسیا و اقیانوسیه قاره‌هایی بودند که علاوه بر داشتن دو ویژگی بالا (نیروی کار و مواد خام ارزان)، بازار بسیار وسیع و مناسبی برای فروش کالاهای تولید شده در حیطه‌ی سلطه‌ی سرمایه‌داری بودند. تصرف بازارها یعنی ایجاد بستر مناسبی برای «توزیع» سرمایه‌داری بود. بد نیست اینجا اشاره کنم که سرمایه‌داری از دو بخش تشکیل شده، بخش اول تولید و بخش دوم توزیع. در هر شیوه‌ی تولیدی (سرمایه‌داری، فئودالی و ...) تولید تأثیرگذارترین عامل است. یعنی توزیع هر شیوه‌ای به نوع تولید بستگی دارد. حالا سرمایه‌داری باتوجه به تولید انبوه کالا مبتنی بر «ارزش اضافی» نیازمند نوعی از توزیع است که بتواند ضمن فروش کالاهای تولید شده «سود» لازم ار نیز به دست آورد. مطمئناً با چنین تولید انبوهی بازار اروپا پاسخگوی توزیع این کالاهای تولید شده نبود. بنابراین بایستی در جستجوی بازارهای بکر و جدیدی باشد. آسیا بهترین بازار بود. اما چرا؟ گسترش شیوه‌های تولیدی پیشاسرمایه‌داری در آسیا که در عین حال فئودالی هم نبود و ویژگی‌های خاص خود را داشت، باعث شده بود تا مراحل صورت‌بندی‌های اقتصادی اجتماعی شباهتی به اروپا یا آمریکا نداشته باشد. از طرفی منبع ثروت، کار بر روی زمین کشاورزی بود و دو طبقه‌ی متخاصم (استثمارگر و استثمارشونده) دهقانان و زمینداران (فئودال‌ها) بودند و از طرف دیگر طبقه‌ی استثمارگر از امنیت طبقاتی برخوردار نبود. اینجا دولت مالک واقعی ابزار تولید بود. دولت مافوق همه‌ی طبقات (حتی استثمارگران) قرار

داشت و شاه به عنوان تجلی این قدرت بر یک ساختار وسیع دولتی حکمفرمایی می‌کرد. در این نظام برخلاف فئودالیسم (نظام زمین‌داری) مراکز تولید فقط در روستاها متمرکز نشده بودند و مناسبات تولید (تولید و توزیع) هم در شهرها و هم در روستا به صورت تلفیقی از مانوفاکتور و کشاورزی شکل گرفته بودند. «بازار» به عنوان قطب تعیین‌کننده بر اقتصاد چیرگی داشت و باز همین بازار هم تحت تأثیر «عدم امنیت سرمایه» قرار داشت و با هر تحول سیاسی و جنگ قدرتی دچار نوسان، تعطیلی، غارت و ... می‌شد. دست به دست شدن دائمی زمین‌های زراعی، تغییر مالکان (عزل یا کشته شدنشان)، هجوم دائمی و در عین حال پرنوسان عشایر و ایالات کوچ‌نشین، همه و همه مناسباتی را رقم می‌زد که قادر به رشد و تکامل ابزار تولید در خود نبود. هزاران سال بود که یکنواختی و رکود و تکرار بر آن حاکم شده بود و همه‌ی این‌ها از موقعیت اقلیمی و جغرافیایی و کمبود آب ناشی می‌شد. در نیمه‌ی اول قرن ۱۹ جوامع شرقی (ایران- هند- امپراتوری عثمانی شامل کشورهای عربی- شمال افریقا- چین) چنین وضعیتی داشتند. در حالی که سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا در حال درنوردیدن بازارها و جغرافیای اطراف خود بود. چون مناسبات عقب‌مانده‌ی تولید شرقی نتوانسته بود به نیازهای امروزی جوامع خود پاسخ دهد، سیل عظیم کالاهای غیرشرقی در مدت زمان کوتاهی بازارها را تصرف کرد. در ایران و برخی جوامع شرقی طبقه‌ای که «بورژوازی ملی» خوانده می‌شد و بیشتر یک بورژوازی تجاری و متکی به مانوفاکتورهای بسیار ضعیف شرقی بود در تضاد با این سرمایه‌داری جهانی قرار

گرفت. نبردی آغاز شد نابرابر که باعث شد تا روبناهای حقوقی و سیاسی در جوامع شرقی از خود عکس‌العمل نشان دهند. این عکس‌العمل‌ها در قالب جنبش‌های سیاسی ضداستبدادی و ضداستعماری پدیدار شدند. معروف ترین آن انقلاب مشروطیت در ایران بود. در طیف‌های مختلف اجتماعی ایران که در شهرها متمرکز بودند (البته بخش وسیع جامعه‌ی ایران را دهقانان تشکیل می‌دادند) جنبشی رخ داد که بازتاب و انعکاس شرایط مادی تضاد بین سرمایه‌داری جهانی و ملی بود. نبردی که از رقابت بر سر تصرف بازارها سرچشمه می‌گرفت. بد نیست برای بیشتر شناختن تحولات سیاسی که از نبرد برای سود سرچشمه می‌گیرد به این دوران تاریخی اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم.

همان‌طور که می‌دانیم دو قدرت سرمایه‌داری جهان که در آسیا در نبرد و رقابتی دائم به سر می‌بردند سرمایه‌داری انگلستان و سرمایه‌داری روسیه بودند. هر کدام از این دو نظام سرمایه در یکی از بخش‌های تولیدی دارای چیرگی و قدرت بودند. انگلستان در صنعت پارچه‌بافی و اسلحه و کشتی‌سازی و روسیه در صنعت قند و چایی و محصولات دریایی و نفت.

هر دو در ایران در جستجوی بازار مناسبی بودند. البته به هیچ وجه منظور من این نیست که بازارها در افغانستان، عراق، کشورهای عربی جنوب ایران حائز اهمیت نبودند. بلکه بازار ایران از آن جهت مهم بود که:

۱- از جنوب به دریاهای آزاد راه داشت و این موضوع در حمل و نقل ویژگی مهم و مثبتی محسوب می‌شد.

۲- وسعت و ازدیاد جمعیت و مسئله‌ی فرهنگی- مذهبی در «تقاضا» و در نتیجه «عرضه» کالا تأثیرات مهمی داشت.

برای مثال شرکت‌های بزرگ ریسندگی انگلیسی در آن زمان دست به تحقیق گسترده‌ای راجع به پوشش زنان ایرانی زدند. نتایج تحقیق مزبور بسیار جالب‌وقابل توجه بود. نتایج نشان می‌داد زنان نقاط مرکزی ایران و نواحی کویری (اصفهان (مرکزی)- یزد و کاشان و خراسان) از پارچه‌های با نقش گل و بوته برای چادر استفاده می‌کنند و این در حالی است که زنان تهرانی و نواحی شمال- شمال شرقی از پارچه‌های مشکی. و جالب‌تر اینجا است که یکی دو شرکت اقدام به تغییر نقش و نگار قسمت چاپ دستگاه‌های نساجی خود زدند تا پارچه‌هایی مطابق با پوشش زنان نواحی مرکز و کویری ایران تولید کنند. این روند در مدت کوتاهی توانست تولید پارچه‌ی ایرانی را به بحران بکشد و با وارد کردن حجم وسیعی از این کالا بازار ایران را به زانو درآورد. حتی در مواردی قوانینی در کشورهای سرمایه‌داری بزرگ تصویب شد که ورود کالاهای ایرانی را ممنوع می‌ساخت [1]. از سوی دیگر پیوند سیاسی دو سرمایه‌داری انحصاری روس و انگلیس با بخش‌های مختلف حاکمیت و سربازگیری این دو سرمایه‌داری از رجال قاجاری رقابت اقتصادی را به عرصه‌ی سیاسی کشانید.

«بورژوازی ملی» (البته به این نکته تأکید می‌کنم که به هیچ وجه منظورم از به کار بردن این کلمه دفاع از سرمایه‌داری ملی نیست بلکه صرفاً بررسی تاریخی رقابت سرمایه‌داری در عرصه‌ی ملی و جهانی و بررسی بازتاب (انعکاس- Reflection) آن در عرصه‌ی سیاسی است) که از این پیوند سیاسی با حاکمیت مستبد قاجاری رضایت نداشت و شاهد از دست رفتن پایگاه طبقاتی‌اش در ایران بود، با استفاده از نارضایتی عمومی توده‌های مردم از شرایط موجود به یک نبرد سیاسی دست زد. اما این که این نبرد سیاسی حقانیت توده‌ای داشته یا نه، فقط به این جمله اکتفا می‌کنم که خواست‌های دمکراتیک و به دست‌آوردن آزادی‌های مدنی (آزادی بیان- قلم- اجتماعات و عقاید) وجه مشترک بین مبارزات توده‌های ستم‌کشیده‌ی مردم و بورژوازی ملی بود. یعنی بورژوازی ملی برای به دست آوردن «امنیت سرمایه‌گذاری» و مبارزه با «سرمایه بین‌المللی» به این آزادی‌های مدنی نیاز داشت. پس همراهی این طبقه با توده‌ها از این جا ناشی می‌شد. مثلاً بازتاب این خواست‌ها را ما در جنبش زنان یا جنبش‌های توده‌ای می‌بینیم: برای مثال انجمن‌های غیررسمی که در آن دوران برای به دست آوردن حقوق اولیه زنان مبارزه می‌کردند در صدر خواسته‌هایشان از تحریم کالاهای خارجی سخن به میان می‌آوردند. یا مبارزه‌ی تجار ایرانی به همراه بخشی از روحانیت علیه امتیاز «رویتر» و یا امتیاز «رژی» که به انگلیسی‌ها داده شده از آن جمله است.

عدم امنیت سرمایه‌گذاری از یک طرف و مقابله و فعالیت سرمایه‌داری بین‌المللی علیه این سرمایه‌داری باعث شد تا بورژوازی ملی نتواند در برابر هجوم سرمایه ی بین‌المللی پیروز شود. سنتی بودن مانوفاکتورهای این سرمایه‌داری و گسترده نبودن مراکز تولیدی در سطح وسیع باعث شد تا بورژوازی ملی به همراه نظام زمین‌داری کم‌کم رو به انحطاط رود. اما انحطاط کامل بورژوازی ملی تا سال‌ها به طول انجامید و ناقوس مرگ این طبقه از لحاظ سیاسی زمانی به صدا درآمد که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به پیروزی رسید و مصدق به عنوان نماینده‌ی سیاسی اجتماعی این طبقه از سریر قدرت پایین کشیده شد.

بورژوازی جهانی همسو با جریانات سیاسی موافق خود و همچنین با ایجاد پایگاه طبقاتی در ایران (همان‌طور که در بقیه‌ی نقاط جهان پایگاه‌های طبقاتی داشت) حلقه‌ی ضعیف سرمایه در ایران را تقویت کرده و در رشد و گسترش بورژوازی به شکل کلاسیک و متداولش موفق گردید. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم مرحله‌ی ماشینیسم (که مرحله‌ی «انقلاب در ابزار تولید در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری» است) در روند رشد تولید کالا بسیار مؤثر بود. اما مرحله‌ی بالایی نظام سرمایه‌داری، در پایان قرن ۱۹ (سال‌های ۱۸۷۰- ۱۸۹۹) شروع شد. این درست در زمانی بود که سرمایه‌داری شکل «انحصاری» به خود گرفت و تولید کالا از حالت چندمنظوره خارج گردید. در این مرحله سرمایه‌داری به راستی خصلت جهانی به خودگرفت. یعنی برای فتح بازارها

و در اختیار گرفتن منابع طبیعی کشورهای عقب‌مانده به عنوان «مواد خام» و اجیر کردن نیروی کار این کشورها به عنوان «طبقه‌ی کارگر» (آن‌هم به ارزان‌قیمت‌ترین) به تکاپو افتاد. در این مرحله سرمایه‌داری ویژگی‌های خاص خودش را دارد که من با توجه به روند رشد سرمایه در این مرحله و رسیدن آن به شکل «جهانی‌سازی» مختصراً آن را توضیح می‌دهم. لنین این مرحله را مرحله‌ی بالایی سرمایه‌داری و مشخصاً با نام «امپریالیسم» نام می‌برد. امپریالیسم مرحله‌ای از نظام سرمایه‌داری است که بخش‌های مختلف این نظام به صورت انحصاری درمی‌آید. یعنی هر رشته از تولید به انحصار یک شرکت یا یک اتحادیه از شرکت‌های تولیدکننده‌ی آن کالا درمی‌آید. این اتحادیه‌ها به سه شکل: کارتل- تراست و سندیکا هستند که هر سه اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داری محسوب می‌شوند: «کارتل» اتحادیه‌ای است که سرمایه‌داران بر سر ۳ موضوع در آن گردمی‌آیند:

۱- توافق بر سر قیمت‌ها

۲- توافق بر سر تولید مقدار کالایی که هر عضو بتواند تولید کند.

۳- توافق بر سر تقسیم بازار توزیع کالاها.

«تراست» اتحادیه‌ای است که در آن بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصادی سرمایه‌داری با همدیگر ادغام می‌شوند و استقلال بنگاهی خود را از دست می‌دهند. و «سندیکا» اتحادیه‌ای است که سرمایه‌داران در آن بر اساس توافق روی قیمت‌ها- میزان تولید

کالاها و ایجاد یک دستگاه واحد برای فروش گردمی‌آیند. هر سه‌ی این اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داری درواقع گویا و منعکس‌کننده‌ی تمرکز انحصارها در بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری یعنی «امپریالیسم» هستند. حالا بد نیست ویژگی‌های اصلی امپریالسم را مورد بررسی قرار دهیم:

۱- اول آن‌که تولید و سرمایه هر دو متمرکز می‌شوند، تمرکز تولید و سرمایه در همین اتحادیه‌های سرمایه‌داری صورت می‌پذیرد و از یک مبدأ برنامه‌ریزی تولید (شامل ساعات کار- حجم تولید- سرعت روند کار- تصویب سطح دستمزدها و قوانین حاکم بر مراکز تولیدی) سازمان‌دهی می‌شود. دلیل مادی وجود آمدن تراست‌ها و کارتل‌ها دقیقاً در همین تمرکز نهفته که مثلاً در یک رشته از تولید (مثلاً فولاد) چندین شرکت غول‌آسا با هم متحد و به یک شرکت واحد تبدیل می‌شوند. به طبع سود به دست‌آمده از ارزش اضافی ناشی از کار طبقه‌ی کارگر در یک شرکت تمرکز و در چرخه ی تولید به کار می‌افتد و به سرمایه‌داران ثروت‌رسانی می‌کند. نمونه‌ی بارز آن «شرکت فولاد ایالات متحده‌ی آمریکا» است که در سال ۱۹۰۱ توسط «مورگان» از اتحاد چند شرکت در این زمینه‌ی تولید تأسیس شده بود و در همان سال رقم دارایی این شرکت بیش یک‌هزار میلیون دلار می‌رسید. و کنترل $\frac{2}{3}$ تولید فولاد آمریکا را به عهده داشت. شرکت‌های «سونی» (SONY) و «هالی برتون» و «شل» نمونه‌های امروزین این شرکت‌های سرمایه‌داری هستند.

۲- دومین ویژگی امپریالیسم اتحاد و پیوند بین سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی است. در این دوران سرمایه بانکی از لحاظ پولی و مبادلات پولی دقیقاً در خدمت سرمایه‌ی صنعتی قرار می‌گیرد. در اینجا نقش بانک‌ها به عنوان «صاحبان پرقدرت انحصارها» افزایش می‌یابد. و از دل این پیوند «سرمایه مالی» بیرون می‌آید که مهم‌ترین وظیفه‌اش انتقال سرمایه است. این اتحاد به این صورت است که صاحبان سرمایه با خرید سهام از بانک‌ها نوعی مالکیت به نام «مالکیت سهام» را ایجاد می‌کنند و این مالکان به صورت اتحادیه‌ای از سهم‌داران با هم رقابت می‌کنند. سرمایه‌ها به صورت سهام جابه‌جا می‌شوند و با بسته شدن قراردادهای کلان و میلیاردی معاملات پرسودی انجام می‌گردد. لنین می‌نویسد: «ما شاهد توسعه‌ی سریع شبکه‌ی تراکمی از کانال‌ها هستیم که سراسر کشور را تحت پوشش خود درآورده‌اند، تمامی سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را متمرکز می‌سازند. هزاران بنگاه اقتصادی پراکنده را دگردیسی و به یک اقتصاد ملی سرمایه‌داری در سطح کشور و سپس به یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی تبدیل می‌کنند[۲]»

۳- صدور سرمایه:

در دوران سرمایه‌داری غیرامپریالیستی به علت آن‌که رقابت آزاد و غیرانحصاری حاکم بود و از طرفی نیروی کار هم به عنوان یک کالا مطرح بود (که البته در تمامی مراحل سرمایه‌داری این ویژگی وجود دارد) مبادلات بر «صدور کالا» می‌چرخید. اما

در مرحله‌ی امپریالیسم، سرمایه‌داری اقدام به «صدور سرمایه» می‌نماید چراکه سود دیگر در محیط جغرافیای یک نظام سرمایه‌داری پاسخگو نیست و از طرفی «بازگشت سود» از یک کشور عقب‌مانده، بالا و با درصد بیشتری است. من در اینجا عیناً از لنین نقل قول می‌آورم. چون به روشنی و صراحت این مسئله را شرح داده است: «چون هم رشد ناموزون و هم زندگی گرسنه و نیمه‌جان توده‌های مردم از شرایط اساسی و غیرقابل اجتناب و از بدیهیات این روش تولیدند. مادام که سرمایه‌داری همچنان سراپا بماند، سرمایه‌ی مازاد نه برای سطح زندگی توده‌ها در داخل خود کشور، زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه‌داران می‌شود، بلکه به منظور افزایش میزان سود به خارج، به کشورهای عقب‌مانده صادر خواهد شد. در این کشورهای عقب‌مانده سطح سود معمولاً بالا است، زیرا سرمایه کم‌یاب، بهای زمین نسبتاً نازل، سطح دستمزدها پایین و مواد خام ارزان است. آنچه امکان صدور سرمایه را فراهم می‌سازد این است که یک سلسله از کشورهای عقب‌مانده اکنون دیگر به داد و ستد جهانی سرمایه‌داری داخل شده‌اند ...»[۳]

من در قسمت دوم این مقاله اهمیت «جابجایی سرمایه» در شکل نوین سرمایه‌داری را بیشتر توضیح خواهم داد و شما خواهید دید که سرمایه‌داری هرگز به یک شکل باقی نمی‌ماند، بلکه برای استثمار بیشتر و کسب سود بیشتر چگونه روش‌های خود را بین دو پارامتر «کالا» و «سرمایه» تغییر می‌دهد.

۴- تقسیم جهان میان سازمان‌های سرمایه‌داران: همان‌طور که قبلاً گفتم گسترش سرمایه‌داری (فراتر رفتن آن از مرزهای جغرافیایی خاص مثل کشورها) باعث پدیدآمدن اتحادیه‌هایی از سرمایه‌داران در یک رشته ی صنعتی و تجاری می گردد (کارتل‌ها، تراست‌ها و سندیکاها). شرکت (AEG) که یک شرکت الکتریکی است و با نام «جنرال الکتریک» هم شناخته می‌شود، یکی از همین سازمان‌های سرمایه‌داری است که از جمع شدن چند شرکت با «سهام مشترک» ساخته شده است. از جمله این شرکت‌ها می‌توان به «زیمینس» ، «برگمان»، «فلتن»، «یونیون AEG» و ... اشاره کرد. خوب، حالا ممکن است در یک رشته دو سازمان وسیع سرمایه‌داری وجود داشته‌باشد که در دو قسمت دنیا فعال هستند. این‌ها از طرفی با هم در رقابت شدید اقتصادی به سر می‌برند و از طرفی بر سر به دست آوردن سود از ارزش اضافی به دست‌آمده از کار کارگران و در یک کلمه در منافع طبقاتی منافع مشترک دارند، در استثمار منافع مشترک دارند و از سوی دیگر قادر به حذف کامل همدیگر و یک‌دست کردن عرصه‌ی تولید و توزیع نیستند. بنابراین به توافق می‌رسند که جهان را در حوزه‌ی «توزیع» بین خود تقسیم کنند. مثلاً کشورهای آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه و آمریکای جنوبی به یک اتحادیه و آسیای مرکزی، اروپا و آمریکای شمالی و افریقا به یک اتحادیه دیگر تعلق می گیرد. در چنین شرایطی هر سازمان یا اتحادیه ی سرمایه‌داری (فراموش نشود

مجموعه‌ای از شرکت‌های سرمایه‌داری هستند) برای به دست آوردن سود بیشتر می‌کوشد. این کوشش یک استثمار مضاعف و وحشیانه‌ای را سازمان می‌دهد که بسیاری از حقوق انسانی مزدبگیران را نادیده می‌گیرد. ساعات کار بالا می‌روند، روند تولید بیشتر می‌شود. قوانین حاکم بر محیط کار سخت‌تر می‌شود و در مقابل، سطح دستمزدها یا ثابت می‌ماند و یا حتی تنزل می‌کند. در چنین حالتی دیگر «سرمایه‌داری ملی» رنگ می‌بازد و آن «سرمایه‌ای» بر کشورها تسلط می‌یابد که قدرت و گستره‌ی بیشتری در عرصه‌ی تولید و همچنین توزیع داشته باشد.

۵- تقسیم کشورها بین قدرت‌های بزرگ: در اثر رقابت شدید که در زمانی صورت می‌گیرد که سرمایه‌داری به مرحله‌ی انحصاری و سپس مالی وارد می‌شود، مبارزه‌ای پیدا و پنهان برای تقسیم جهان شروع می‌شود. اما این رقابت بر سر چیست؟ اول آنکه انباشت سرمایه و رشد بیکاری در کشورهای سرمایه‌داری به طور روزافزونی در حال رشد است. بنابراین فراهم کردن زمینه‌ی کار برای نیروی کار ذخیره در یک منطقه‌ی جغرافیایی دیگر مسئله‌ی مهمی است. برای مثال «سیسل رودز» از پیشگامان امپریالیسم انگلستان در آفریقا می‌نویسد (۱۸۹۵) : «من دیروز در منطقه‌ی ایست‌لند لندن [محله‌ی کارگری] بودم و به یکی از جلسات بیکاران رفتم. من به سخنرانی‌های تند و هیجان‌زده‌ای در آنجا گوش دادم که فقط فریادهایی بود برای «نان»، «نان»! موقع برگشتن به خانه درباره‌ی آنچه شنیده بودم

تعمق کردم و بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم متقاعد شدم... عقیده‌ی راسخ من راه‌حل یک معضل اجتماعی است، یعنی اینکه برای نجات ۴۰۰۰۰۰۰۰ نفر از سکنه‌ی شاهنشاهی متحد [انگلستان] از بلایای یک جنگ خانمان‌سوز داخلی، ما دولتمردان استعمارگر باید اراضی جدیدی به دست آوریم تا بتوانیم جمعیت مازاد را در آن اسکان دهیم و بازارهای جدیدی را برای فروش کالاهایی که در کارخانه‌ها و معادنمان تولید می‌شود تأمین کنیم. من همیشه گفته‌ام مسئله‌ی امپراتوری مسئله‌ی شکم است. برای جلوگیری از جنگ داخلی، باید امپریالیست شد.» (به نقل از کتاب امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری- لنین) صحبت‌های رودز درواقع ماهیت «فرار از بحران» امپریالیسم را کاملاً روشن می‌کند. سرمایه‌داری در این مرحله هم بازار برای فروش تولیداتش می‌خواهد و در این عرصه هر رقیب کوچکی را می‌بلعد (که بورژوازی ملی هم یکی از آنها است و البته باید تذکر دهم این اصلاً یک جنگ مقدس نیست و جنگ بین استثمارگران کوچک و بزرگ است) همین سرمایه‌داری نیازمند نیروی کار ارزان است و در بقیه ی نقاط دنیا آن را با این مناسبات فراهم می‌کند و با استثمار وحشیانه‌ی طبقه‌ی کارگر در بقیه‌ی نقاط جهان سود بیشتری را وارد چرخه‌ی تولید خود می‌کند. و باز همین سرمایه‌داری نیازمند مواد خام ارزان‌قیمت است تا بتواند با پایین آوردن میزان «سرمایه‌ی متغیر» باز سود بیشتری را کسب کند. حالا با پدید آمدن بحران

که در بیکاری عمومی نمود پیدا می‌کند فوراً در پی خالی کردن این بحران در جای دیگری از جهان است.

تمام این نیازها ملزوماتی را بر سرمایه‌داری فراهم می‌آورد که به آن «خصلت جهانی» می‌بخشد. جهانی شدن سرمایه‌داری که از مرحله ی امپریالیسم آغاز می‌شود به هیچ‌وجه دلیل «مترقی» یا «پیشرو» بودن سرمایه‌داری نیست. چراکه ستون فقرات این شیوه ی تولید بر «ارزش اضافی» استوار است و این یعنی غارت و دزدی نیروی کارمیلیون‌ها کارگر و زحمتکش. استثمار اشکال گوناگون و مختلفی دارد. در صورت‌های مختلفی و با ترفندهای فراوانی ظاهر می‌شود اما همه‌ی اشکال آن «استثمار» هستند.

«گلوبالیزاسیون» یا «جهانی‌سازی»مرحله‌ای است که تمام قید و بندها و تعهدهای باقیمانده از گذشته از دست و پای سرمایه‌داری برداشته می‌شود، مرزها را درمی‌نوردد و به هر گوشه از جهان حتی دورافتاده‌ترین آن دست‌اندازی می‌کند. ما در بخش دیگر مقاله ضمن بررسی «جهانی‌سازی» و ویژگی سرمایه‌داری در این مقطع مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری و پروژه‌ی «farex» را شرح داده و به تشریح کامل عکس‌العمل‌های سیاسی این نظام در زندگی روزمره‌ی انسان‌ها مخصوصاً طبقه‌ی کارگر خواهیم‌پرداخت.

توضیحات:

۱- در سپتامبر ۱۷۰۱ (شهریور ۱۰۸۰) ویلیام سوم پادشاه انگلستان با صدور فرمانی ورود منسوجات و کالاهای ایرانی را به انگلستان ممنوع اعلام کرد. و یا اوژن فلاندن می‌نویسد در کاشان، شهری که در زمان صفویه کارخانه‌هایی [بخوانید مانوفاکتورهای تولیدی در شهرها] داشت که هزاران کارگر در آنجا کار می‌کردند. در نیمه قرن نوزدهم، به هنگام دیدار او از آن شهر، این کارخانه‌ها به کلی ویران شده بودند: «مقدم بر همه تماس با انگلیسی‌ها بود که با پخش مقادیر قابل ملاحظه‌ای از کالاهایشان به قیمت پایین‌تر از محصولات داخلی، نتایج ویرانگری را به بار آوردند. (به نقل از پی‌نوشت‌های کتاب پیشینه‌ی اقتصادی- اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دمکراسی/ اثر خسرو شاکری/- انتشارات اختران/ تهران/ ۱۳۸۴

۲- امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری/ ولادیمیر ایلیچ لنین/ ترجمه مسعود صابری/ انتشارات طلایه پرسو/ تهران/ ۱۳۸۴/ صفحه ۴۴

۳- همانجا. صفحه ۸۰

منابع دیگری که در نوشتن این مقاله از آن‌ها کمک گرفته شده است:

۱- فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران (از آغاز تا تمرکز قاجار تا آستانه انقلاب مشروطیت)/ احسان طبری/ بی‌نا/ بی‌جا/ بی‌تا

۲- پیدایش و تکامل طبقه کارگر (از آغاز تا ۱۹۱۷)/ جلال سامانی/ نشر پژوهنده/ تهران/ ۱۳۸۰

۳- سرمایه- جلد اول/ کارل مارکس/ ترجمه ایرج اسکندری/ فردوس/ تهران/ ۱۳۸۳

۴- تاریخ مختصر جهان/ نچکینا- اسکازکین- کوبر- آلبرویچ- کوتاکوف- مانفرد- دنوپیک/ ترجمه محمدتقی فرامرزی/ دنیا/ تهران/ مهر ۱۳۵۹